

گفتاری دیگر پیرامون تداوم بحران مشروطیت در افغانستان

نوشته دکتر جنگیز پهلوان

ایران و شیعیان افغانستان

جنبش شیعی در ایران در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ و پس از پیروزی بی تردید بر نحوه تفکر و سازماندهی شیعیان افغانستان تأثیر داشته است. با این حال نباید این دو جریان را همگن و همسان دانست. بستر متفاوت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، جلوه‌ها و نمودهای گونه‌گونی از این دو جنبش به بار نشانده است. ایران کشوری است در اساس شیعی، در حالی که در افغانستان، سنجان اکثریت دارند. در دوران پیش از انقلاب علمای شیعی در ایران در قیاس با همتایان افغانستانی شان از استقلال چشمگیری برخوردار بودند. شمار در خور توجهی از مراکز مهم آموزشی و زیارتی جهان شیعی در ایران قرار داشت و دارد، و علمای شیعی همواره از اقتدار و احترام خاصی در جامعه بهره‌مند بوده‌اند. حتی در دورانی که این علمادور از قدرت به فعالیت می‌پرداختند، بر ساختار قدرت و حکومت اثر می‌گذاشتند و حوزه‌های وسیعی از زندگی اجتماعی رازیر نفوذ خود می‌گرفتند. در آستانه انقلاب مشروطیت نظام قضایکسر به دست علماء بود، و مؤمنان می‌بایست امور روزانه خود را به تأیید آنان برسانند. از دواج، ثبت املاک، مرگ و وراثت تنها از طریق علماء سروسامان

می‌گرفت. پس از مشروطیت با آن که به سبب تدوین قوانین مدنی و بریایی قوه قضاییه عرفی از میزان نفوذ و قدرت علماء کاسته شد با این حال توانایی آن را داشتند که در مواردی حکومت را وادار به پذیرش موافقت خود سازند. در افغانستان نه تنها شیعیان در اکثریت نبودند، بلکه نتوانستند حوزه‌های آموزشی نیرومندی برپا کنند. مذهب شیعه در افغانستان، در واقع مذهب ستم‌دیدگان و محرومان جامعه بود. مردم هزاره، مردمی فقیر و تنگدست بودند؛ ستمی مضاعف را متحمل می‌شدند و مذهب خود را در خفا پاس می‌داشتند و می‌پروراندند. شیعیان غیر هزاره نیز وضع بهتری نداشتند. در جامعه‌ای که شیعی بودن امتیازی به‌شمار نمی‌رفت، سعی بر آن بود که بر خصوصیات و آیینهای شیعی به صورت علنی و چشمگیر تأکید نشود، و تظاهرات آیینی در حد امکان محدود به مجامع خاص باشد تا جامعه و ساختار قدرت حساسیتی به مذهب اقلیت نشان ندهد. تازه باید در نظر داشت که چنین امکاناتی در همین قرن کنونی فراهم بوده است. در قرن گذشته صحنه‌های بسیاری از آزار و اذیت شیعیان در سفرنامه‌ها و گزارشهای خارچیان توصیف شده که دلخراش و جانگداز است. از اینها که بگذریم، شیعیان افغانستان هیچ‌گاه نتوانستند هیرانی فرهمند و برخوردار از پذیرش همه شیعیان، چه برسد به تمامی

شهر و ندان کشور، به جامعه عرضه دارند. تفکر شیعی در افغانستان از رونق بسیج‌کننده و تحریک‌بخشی سود نمی‌جست و مکاتب فکری مستقلی در اختیار تفسیر اسلامی قرار نداد. البته باید در نظر داشت که مذهب اهل سنت نیز در این کشور با وضع کمابیش مشابهی روبرو بود. طلاب سنی در پاکستان، عربستان یا مصر به تحصیل روی می‌آوردند و بر کمالات خود می‌افزودند. هنوز هم حوزه علمیه‌ای که اعتبار علمی بر جسته‌های به‌نمایش بگذارد، در این کشور یافت نمی‌شود. علمایی که در خارج پرورش یافته بودند، احترام و اقتدار فراوان کسب می‌کردند و سخن و کلامشان مؤثر می‌افتاد.

در ایران رویارویی دین با دولت بویژه در مقاطعی از دوران سلطنت پهلوی به صورت جنبش و نیرویی مستقل سر بر آورد. پیش از مشروطیت و حتی پیش از استقرار پهلوی ارتباط دین با دولت رانمی‌توان به عنوان يك مقوله خصمانه و ستیزه‌آمیز توصیف کرد. در افغانستان مقابله دین و دولت بخصوص از دوران امان‌الله‌خان، که به تقلید تمدن غربی و نوسازی و تغییر نهادهای اجتماعی دل‌بستگی نشان می‌داد، شدت گرفت و نارضایی مردم از غربی‌سازی ظاهری به‌نمایش گذاشت. با این حال، چنان که می‌دانیم، جنبش مخالفت با سلطنت امانی، جنبشی شیعی نبود. حتی بچه‌سقا که در رأس حکومت قرار گرفت، و توانست با شهادت و

● جنبش بچه سقا، با همه داورهای ناروایی که در حق او شده است، نخستین جنبش موفق اسلامی در افغانستان به شمار می آید که هم خصلت دینی داشته و هم بیانگر اعتراض به ستم اجتماعی بوده است. بچه سقا گرچه تا جیک بود ولی ساختار عقاید و باورها، و حتی حکومت کوتاهش رنگ قومی و نژادی نداشت.

در حاشیه شهرهای بزرگ می زیستند و می زیند به اصطلاح «دری مآب» شده اند یا آن گونه که در افغانستان گفته می شود، «پشتونان اصلاح شده» به حساب می آیند. این مردمان به دری حرف می زنند و زبان نخستشان دری است. بسیاری از اینان حتی بازبان پشتو آشنایی ندارند و یکسره با این زبان بیگانه اند. زبان میانجی در اساس زبان نخست اینان به شمار می رود.

ایران و افغانستان وجوه اشتراک زیادی دارند. نه تنها اکثریت بزرگ مردم دو کشور به فارسی سخن می گویند و مذهب شیعه در هر دو کشور پیروان بسیاری دارد، بلکه در مرزهای شرقی ایران مشابهت های زیاد میان سنیان ایران و افغانستان به چشم می خورد. از این گذشته، باید به یاد داشت که فقه حنفی که مذهب اکثریت مردم اهل تسنن در این کشور است با فقه شیعه قرابت های درخور توجه دارد. این دو کشور با یکدیگر پیمانهای متعدد داشته اند که از آن میان می توان به پیمان دوستی و بی طرفی ۱۹۲۱، پیمان دوستی و امنیت ۱۹۲۷، و پیمان سعدآباد برای همکاری و عدم تجاوز در ۱۹۳۷ اشاره کرد.

در همین قرن بیستم در مواقعی نیز دیده شده که ایران و افغانستان هماهنگی های لازم را نداشته اند. ایران، در زمان شاه، به ایالات متحده آمریکا نزدیک شد و افغانستان، راه دوستی و نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی را برگزید. هنگامی که افغانستان در پیمان بغداد جای نگرفت، در ۱۹۵۵ به انعقاد پیمان همکاری با شوروی علاقه مند شد. شوروی با بهره گیری از برخی تمایلات موجود در جامعه افغانستان به حمایت از اندیشه برایی پشتونستان برخاست، یعنی حق خودمختاری برای بخشهای پشتو نشین پاکستان و بلوچستان. چنین تقاضایی در مرحله بعد به این معنای بود

پشتونان نیز رفتار مشابهی در پیش می گرفتند و تعلق اسلامی خود را گرامی می داشتند.

در هر دو کشور علمای دینی نقش رهبری جنبش را بازی می کردند، و سرکردگی و هدایت جنبش را به دست گرفته بودند. در ایران، البته، تفسیرهای دینی و جریانه های اجتماعی مذهبی شیعی از حضور مکتلآهانیز بهره می برد و به خصوص مراکز آموزشی بر اثر سهم گیری همین مکتلآها به جنبش دینی پیوست و در جنبش اعتراضی یادر ساختار قدرت پس از پیروزی انقلاب شرکت جست. ولی در افغانستان با پیچیدگی های بیشتری روبرو می شویم. مکتلآها چندان نقشی در جنبش دینی نداشته اند. بیشتر عناصر غیر مذهبی در افغانستان کسانی بودند که به اندیشه های مارکسیستی علاقه نشان می دادند. در مورد هزاره ها، این عناصر با گروه به اندیشه های مائو تسه دون بر هويت قومی خود اصرار ورزیدند و بر ستمهایی که بر آنان می رفت اعتراض کردند. این کوشندگان رفته رفته به جنبش شیعی گرویدند تا بتوانند بقای خود را ممکن سازند. هنگامی که جنبش شیعی هزاره نیرومند گشت فعالان مائوئیست چاره ای نداشتند جز آن که از وای ناگزیر خود را ترک کنند و به توده مردم بپیوندند. در بطن جامعه ای دینی و دلپسته به اندیشه های مذهبی، برای مردمانی دین گریز راهی دیگر وجود نمی داشت جز آن که راه جنبش دینی را برگزینند تا از توده مردم جدانفتند. در افغانستان نظام سیاسی با اتکاء به پشتونان قوام یافته بود و اینان را به دیگر تشکلهای قومی اعتنائی نبود. پشتونان به زبان پشتو سخن می گفتند. اما نه همه. اینان یادو زبانه بودند یا بخش درخور توجهی به زبان دری یعنی فارسی افغانستانی تسلط داشتند. زبان میانجی در افغانستان، زبان فارسی است. بویژه کسانی که

جسارتی بگویی همتا سلطنت امان الله خان را به سقوط بکشاند، از قوم تاجیک برمی آید و به مذهب اهل تسنن پایبندی نشان می داد. جنبش بچه سقا، با همه داورهای ناروایی که در حق او رفته است، نخستین جنبش پیروزمند اسلامی در افغانستان به شمار می آید که هم خصلت دینی داشت و هم اعتراض به ستم اجتماعی را به بیان درمی آورد. بچه سقا گرچه از مردم تاجیک بود ولی ساختار عقاید و باورها، و حتی حکومت کوتاهش صبغه ای قومی و نژادی نداشت. پس از سقوط بچه سقا در اواخر دهه بیست قرن میلادی کنونی، جنبش اسلامی در افغانستان فروکش کرد و پذیرای نظام پادشاهی گشت. این جنبش پس از فروپاشی نظام سلطنت باز جان گرفت و این بار به صورت جنبشی ملی بخصوص به هنگام ورود نیروهای متجاوز خارجی با عرصه حیات اجتماعی گذاشت. در این مرحله بود که جنبش شیعی همچون جزئی جدایی ناپذیر از جنبش اسلامی بر تشخیص و اعتبار خود تأکید کرد و رفته رفته خواستار شناسایی حقوق شیعیان در این کشور گردید. شاید بتوان گفت که مشارکت شیعیان در دوران جهاد با نیروهای خارجی نخستین جنبش گسترده و فراگیر شیعی در افغانستان محسوب می شود. از این گذشته، این جنبش، شیعیان را که در جامعه در انزوایه سر می بردند در بدنه کل جامعه ادغام کرد و به شیعیان شخصیتی غیر قابل برگشت داد. یکی از خصوصیات مهم جنبش اسلامی در افغانستان آن بود که مردم این کشور زیر پرچم اسلام با هم اتحاد کردند و خصلتهای قومی خود را بر جسته نساختند. از این رو، می توان گفت که مردم هزاره که یکی از ستونهای اصلی دین شیعه در این جامعه اند، در دوره جهاد به گفتارهای قومی تن ندادند و به خصلت شیعی خود تکیه زدند.

○ جنبش اسلامی در افغانستان پس از فروپاشی نظام سلطنت باز جان گرفت و این بار، مخصوص به هنگام ورود نیروهای متجاوز خارجی، به صورت جنبشی ملی پا به عرصه حیات اجتماعی گذاشته. در این مرحله بود که جنبش شیعی چون جزئی جدایی ناپذیر از جنبش اسلامی بر تشخص و اعتبار خود تأکید کرد و رفته رفته خواستار شناسایی حقوق شیعیان در آن کشور گردید.

ایران در سطح بالا، همواره از رفتار فرهنگیان و دولتمردان افغانستان گله مند بودند و شکوه می کردند که اندیشگران و شاعران ایرانی را از آن خود می شمارند و در مجامع بین المللی بر تعلق آنان به افغانستان تأکید می کنند. کسی نمی خواست بپذیرد که بسیاری از بزرگان فرهنگ و ادب و سیاست در این منطقه به همه کشورهای وابسته به تمدن مشترک تعلق دارند، نه به یک کشور معین. در ست به همین سبب است که مامی گویم، تنه‌اره چاره در سیاست خارجی و همکاریهای منطقه‌ای اتخاذ سیاستی تمدنی است. در غیر این صورت، گرفتار استدلالهای ضعیف و سست می شویم که به سادگی می تواند امنیت همه کشورهای منطقه را به خطر بیفکند، یا دست کم بهانه به دست سودجویان جهانی بدهد.

بهبود روابط ایران با دودخان، روسیه را نگران ساخت. روسیان کودتای کمونیستی را ترتیب دادند تا در ضمن مانع تحقق نزدیکیهایی بیشتر میان دو کشور بشوند. با این حال، برخی تحلیلگران، ایران را مقصر می دانند که گویا به وعده‌های خود در قبال دودخان وفادار نمانده، و در ست عمل نکرده است.^{۳۸} در واقع در آن هنگام اخبار زیادی راجع به فعالیت‌های کمونیستی و احتمال کودتایی قریب الوقوع به سازمانهای اطلاعاتی ایران می رسید. به همین سبب ایران نمی خواست شتابزده سرمایه‌هایش را وارد افغانستان کند بی آن که از ثبات اوضاع اطمینان یابد. چنان که اندکی بعد می بینیم، روسیان حکومت دودخان را سرنگون کردند و افغانستان را وارد معرکه‌ای تازه ساختند. به هر حال، سقوط دودخان از تباطوی به میزبان کمکهای ایران نداشت. کمونیستها چنان در دستگاه اداری و ارتش افغانستان ریشه دوانده بودند که کودتا بر ضد

باز کرد و سخت به اقدامات عمرانی علاقه نشان داد. در همین حال دودخان می خواست به تنهایی سوار بر مرکب قدرت باشد و کسی را یعنی کمونیستها را شریک نگرداند. او نه تنها می خواست از امکانات مالی و بازار ایران بهره جوید، بلکه می کوشید با کشورهای خلیج فارس و حتی مصر نیز روابط حسنه بروراند. دودخان با تغییر مسیر آغازین، وسایل تصویب قرار داد ۱۹۷۳ را فراهم آورد و به این قرار داد در ۱۹۷۷ رسمیت بخشید. از یکی از نزدیکان حکومت دودخان شنیدم وقتی که به ایران آمده بود برخی از همراهانش هنوز از کمونیستان بودند. شاه و سادات کوشیده بودند به او توجه دهند که کمونیست‌ها می توانند به هنگامی که لازم باشد حکومت او را به خطر اندازند. دودخان در موقع تنظیم بیانیه مشترک، به اصرار همراهان خود که با نزدیکی افغانستان و ایران موافق نبودند، در ابتدا پافشاری کرد که وازه فارسی از جلوی خلیج فارس برداشته شود. همراهان چپ اندیش او می گفتند اگر این امتیاز را به ایران بدهیم، از کمکهای گسترده تر کشورهای ساحلی آن سوی خلیج فارس محروم می شویم. دودخان نیز این استدلال را بپذیرفته بود و می خواست بر تقاضای خود اصرار ورزد. سرانجام به علت مقاومت ایران از این تقاضای ناموجه منصرف شد. این نوع رفتارها در تاریخ معاصر افغانستان فراوان به چشم می خورد که حکایت از تمدن گریزی شماری از سیاستمداران پشتون نیست آن کشور دارد؛ به جای آن که به تمدن مشترک منطقه دل ببندند، به اندیشه‌های خصمانه نسبت به ایران که در اساس جزئی از تمدن مشترک محسوب می شود، دامن می زدند. از سوی دیگر، در ایران نیز، هم در آن هنگام، و هم پس از آن، تفکرات تمدن گریز کم نبوده است. عده‌ای از فرهنگیان

که پشتونان پاکستان به افغانستان ملحق شوند. در آن هنگام ایران سعی کرد نقشی میانجیگرانه میان افغانستان و پاکستان بازی کند. برای آن که افغانستان به سبب تیرگی روابط با پاکستان و بسته شدن مرز بین دو کشور در ۱۹۶۱ بیش از حد به شوروی اتکاء نکند، ایران امکانات لازم را برای عبور کالا از طریق خاک خود به افغانستان فراهم آورد. افزایش در آمد ایران از نفت در دهه پنجاه (هفتاد میلادی) موجب شد که کمکهای بیشتری برای افغانستان در نظر گرفته شود. در این میان، دکتربن نیکسون نیز از ایجاد قدرتهای منطقه‌ای هواخواهی می کرد. تجربه غم انگیز و دردناک و بیتنام چنان فضایی در آمریکای پدید آورده بود که حضور سربازان آمریکایی در گیربهای منطقه‌ای ممکن نمی بود. جامعه آمریکادر آن هنگام به چنین چیزهایی سخت حساسیت نشان می داد و دیگر نمی توانست شرکت سربازان خود را در منازعات منطقه‌ای تحمل کند.

موقعیت خاص ایران در آن هنگام و نیاز افغانستان به استفاده از درآمدهای نفتی کشورهای خلیج فارس به منظور کاهش نفوذ شوروی، سرانجام اسباب لازم را برای انعقاد قرارداد در مورد نحوه استفاده از آب رود هیرمند به دست داد. قرارداد ۱۹۷۳ به همین منظور بسته شد و لی بیش از آن که به تصویب برسد، حکومت افغانستان به وسیله دودخان سرنگون شد. در ایران، به سبب شرکت مارکسیستها در حکومت افغانستان، نگرانیهای گسترده‌ای به بار آمد. در این دوران روابط میان شیعیان ایران و افغانستان محدود به ارتباطات برخی از فعالان و کوشندگان انقلابی جنبشهای زیرزمینی اسلامی بود. این گونه روابط، سازمان یافته و منسجم و وسیع نبود. رژیم دودخان به تدریج در افغانستان جایی برای خود

● ایران و افغانستان وجوه اشتراک زیادی دارند. نه تنها اکثریت بزرگ مردم دو کشور به فارسی سخن می‌گویند و مذهب شیعه در هر دو کشور پیروان بسیار دارد، بلکه در مرزهای شرقی ایران مشابهت‌های زیاد میان سنیان ایران و افغانستان به چشم می‌خورد.

نگریختند. این مهمترین جنبه از تحول شناخت ایران نسبت به افغانستان، و مردم افغانستان نسبت به ایران است. در همه این دوران حضرات روشنفکری و مجموعه ابوزیسیون از این همفرهنگان مامی گریختند، و کسی را که جرأت می‌کرد نامی از افغانستان و جهاد آن با روسیان ببرد متهم به وابستگی به آمریکا می‌کردند. کشور سوسیالیست شوروی دست به این تجاوز زده بود؛ پس لازم می‌آمد که از سوسیالیسم متجاوز به هر قیمت که ضرور بیفتد، دفاع شود. این دوره فقط با فروپاشی شوروی به تدریج سپری شد. در همین دوره که کسی به افغانستان نمی‌اندیشید، البته تجاوز عراق به ایران مطرح بود. در این تردید نیست که ایران نمی‌خواست جبهه شرقی نامطمئن داشته باشد؛ پس حکومت هم با نظری خاص جریان افغانستان را دنبال می‌کرد. البته فقط عواطف اسلامی موجب می‌شد که کسی با حضور مهاجران افغانستانی در ایران به مخالفت برنخیزد. این نکته در جای خود بسیار مهم بود. در همین دوران حکومت‌های کمونیستی افغانستان سیاست‌های تنیدی در مورد ایران می‌پروراندند؛ حکومت اسلامی را بدتر از حکومت پیشین می‌دانستند و از آن بیشتر می‌هراسیدند. تصور بر این بود که جنبش اسلامی ایران موجب شعله‌ور گشتن بیشتر جنبش جهاد در افغانستان می‌شود.

بنابر این، جبهه شرقی ایران در دوران تجاوز عراق سخت آسیب‌پذیر گشته بود. گرچه من بارها به سیاست‌های ایران در قبال مهاجران انتقاد کرده‌ام ولی این واقعیت را نیز باید ذکر کنم که ایران در طول جنگی که از عراق تحمیل شده بود، باز هم بزرگواری و محبت بسیار توانست تعادل را در جبهه شرقی پاس بدارد و به مهاجران امکان بدهد که در ایران بمانند.

حالا هم دارند بزرگان ادب و سیاست ما را به خود اختصاص می‌دهند. نظریاتی هم که توسط برخی از به اصطلاح پان‌ایرانیست‌ها درباره ایران بزرگ‌بخش می‌شد، اولاً سطحی بود، ثانیاً به شهرهای قفقاز توجه می‌انداخت بی‌آن که از این شهرها اطلاعات چندانی داشته باشند. این نحوه تفکر در دو کشور البته مطلوب سیاست‌های بیگانه بود. در آن سو در افغانستان، به سبب دخالت سیاست‌های انگلستان و سپس بخصوص اتحاد شوروی، اندیشه‌های ضد ایرانی به گونه‌ای منظم و در یک دوره سازمان‌یافته در جامعه اشاعه می‌یافت. شاید بتوان گفت که خصومت با ایران هیچ‌گاه به اندازه دورانی نبود که کمونیست‌ها به مدد یک ایدئولوژی منسجم به دشمنی و جنایت‌هایی پیروری با ایران دامن می‌زدند. کمونیست‌های ایرانی هم که معمولاً به هنگام حراج کشورشان سبقت را از همه می‌ربودند، با ژست انقلابی، بلوچستان ایران و مناطقی دیگر را نامزد خودمختاری می‌کردند. هیچ کس در ایران به فکر مردم تاجیک و شیعه در افغانستان نبود، نه جریان روشنفکری که در اساس غرب‌گرا و آمریکای لاتین زده بود و به کشورهای عقب‌مانده سوسیالیستی دل می‌بست و الگو برداری می‌کرد، نه حکومت که همه فکر و ذکر کارگزارانش متوجه غرب بود و از این نواحی «عقب افتاده» مانند افغانستان می‌گریخت. ایران فاقد یک سیاست تمدنی بود. در مرحله بعد، یعنی پس از انقلاب اسلامی، به واقع آشنایی‌های ایرانیان با افغانستان فزونی گرفت. این آشنایی‌ها در دو جهت رشد می‌یافت؛ یکی در جهت عملی، به علت حضور مهاجران در ایران و یکی هم به سبب تعلق خاطر اسلامی شماری از مدیران در ایران. آن‌چه بیشتر نیرومند گشت، همان آشنایی‌های عملی بود. مردم عادی با یکدیگر همزیستی کردند و با همه پیشداوری‌ها، از هم

داودخان برای روسیان امری آسان می‌نمود. داودخان با کنار گذاشتن سلطنت، پیوندهای عشیره‌ای خود را است گرداند و به دستگاه اداری تکیه زد، غافل از آن که این دستگاه به دست کسان افتاده است که از او پیروی نمی‌کنند. در زمان داودخان جریانات اسلامی به تدریج جان می‌گرفت. شیعیان هنوز هم روابط گسترده‌ای با شیعیان ایران، و اصولاً ایرانیان نداشتند. تنها روابط سازمان‌یافته، روابطی بود که میان دو جریان چپ وابسته به شوروی در دو کشور برقرار شده بود. البته برخی از رهبران بعدی شیعی افغانستان همچون مزاری در این دوران به ایران رفت و آمد داشتند و با برخی از رهبران بعدی ایران آشنایی‌هایی یافتند ولی این را نباید به معنای ارتباط گسترده اجتماعی گرفت. شماری از مهاجران افغانستانی هم در این سال‌ها به ایران رفت و آمد می‌کرده‌اند که بنا بر محاسبات برخی از منابع غیر رسمی گویا تعدادشان به دو بیست و پنج هزار نفر می‌رسیده است. در یک منبع بی‌آن که مأخذی داده شود سخن از یک میلیون مهاجر افغانستانی در این مقطع زمانی رفته است.^{۳۹} تصور نمی‌کنم این رقم چندان دقیق باشد. در حوزه علمی هم مراداتی وجود داشت و شماری از طلاب افغانی در آن جادیده می‌شدند. در مجموع، بدنه جامعه ایران با افغانستان بیگانه است. اطلاعات ایرانیان راجع به افغانستان سطحی و پیش‌افتاده است. اگر از چند تن ادیبان آن روزگار بگنزم که دیدگاه‌های دوستانه‌ای نسبت به افغانستان رواج می‌داده‌اند، هم در ایران و هم در افغانستان، به دلایلی البته متفاوت، خصومت پراکنده می‌شد. در آن هنگام تصور عمومی در ایران این بود که افغانستانی‌ان همچون بیگانگان به ایران یورش آورده و سلسله صفویه را برانداخته‌اند؛

• تنها راه چاره در سیاست خارجی و همکاری‌های منطقه‌ای، اتخاذ سیاستی تمدنی است. در غیر این صورت، گرفتار استدلال‌های ضعیف و سست می‌شویم که به سادگی می‌تواند امنیت همه کشورهای منطقه را به خطر بیفکند، یا دست کم بهانه به دست سودجویان جهانی بدهد.

که در برابر ظلم به پاخیزند. در ۲۲ ژوئن ۱۹۷۹ اهالی چن‌دوال که به طور عمد هزاره شیعی‌اند در اعتراض به بمباران مناطقی در ولایت غزنی دست به اعتراض زدند. قیام مسلحانه شیعیان با حمله به یک ایستگاه پلیس در جاده میوند آغاز گشت. رژیم کابل هر اسان شد. نیروهایی مسلح به این ناحیه فرستاد تا اوضاع را مهار کنند. بنابه گزارشی تصور می‌رود که در این درگیریها یکصد نفر کشته و سیصد نفر دستگیر شده باشند. منابع هزاره می‌گفتند هزار نفر کشته شده‌اند.^{۴۱} رژیم کابل بر فشار خود بر شیعیان کابل و سایر مناطق افزود و تعداد زیادی از رهبران و روشنفکران و روحانیان شیعه را دستگیر کرد. عیسی غرجستانی از فعالان هزاره می‌نویسد سیصد و شصت نفر در بامیان، پانصد و هفتاد نفر در بهسود، یک هزار و دوست نفر در جاغوری، یکصد و شصت نفر در نور، هفتصد نفر در ترکمن و شیخ علی و یکصد و پنجاه نفر در شهرستان.^{۴۲} رژیم کابل باز ایران را به دخالت و تحریک در این امور متهم ساخت و ادعا کرد که خرابکاران ایرانی در کابل پنهان گشته‌اند. این ادعا نیز بی اساس بود. کسی نمی‌خواست واقعیت جنبش شیعی افغانستان را درک کند. همه می‌دانند که در افغانستان بخصوص به دو گروه ظلم رفته است، یکی شیعیان و دیگری هزاره‌ها. به یک جریان دیگر هم ظلم رفته است یعنی فارسی زبانان، ولی چون اکثریت با اینان بود، ستم بر این جریان فرهنگی به تدریج و با حیل کاری تدارک دیده می‌شد، بخصوص که فارسی هم نقشی و راقومی داشت و هم ورامذهبی. با آن که فارسی زبان حکومتمگران بود، اینان از این زبان به تحقیر یاد می‌کردند و در آرزوی یادگیری پشتو بودند.

در سپتامبر ۱۹۷۹ گروه‌های مختلف شیعی در بامیان گرد آمدند. در این مجمع سران طوایف

به افغانستان اشاره می‌کردند. گفتار صدر انقلاب چنان در ایران پراکنده و بخش بود که هر محقق در بیرون از ایران با اتکاء به این گفتار از صدور انقلاب ایران به دیگر کشورهای مسلمان سخن می‌گفت. در آغاز انقلاب اعلام همبستگی اسلامی با مسلمانان کشورهای دیگر سخت رواج داشت. همین موجب شد که بسیاری تصور کنند ایران در همه جادست به فعالیت‌های عملی می‌زند. در واقع چنین امکانی وجود نداشت و چنین کاری به این گسترده‌گی میسر نمی‌بود. در مورد افغانستان طبیعی می‌بود که هر سخنی در خارج از ایران حساسیت برانگیزد، بخصوص در نظر شوروی و هم‌پیمانانش. در ۵ مارس ۱۹۷۹ شورش بزرگی در هرات رخ داد. این شورش را هراتیان و تاریخ دوره اخیر قیام هرات نام داده‌اند. شورشیان به استانداری هرات حمله بردند و تا ۱۶ مارس با نیروهای حاکم به نبرد پرداختند. ظیف الله نزهت در آن هنگام والی هرات بود. این قیام به حدی گسترده بود که رژیم کمونیستی ناچار شد از نیروی هوایی خود در «شیندن» یاری بگیرد. در آن هنگام آیت الله شریعتمداری اعلام داشت که حاضر است هر گونه کمکی در اختیار شورشیان هرات بگذارد. در این زدو خوردها بیست و چهار هزار نفر جان خود را از دست دادند. رهبران کابل گناه این شورش را به گردن ایران انداختند و گفتند چهار هزار سرباز ایرانی بالباس مبدل به کمک کنسولگری وارد هرات شده‌اند و این آشوب‌ها به بار آورده‌اند.^{۴۰} این ادعا یکسره دروغ بود. شورشیان همان کسانی بودند که بعدها به هبری اسماعیل خان در اطراف هرات به مبارزه پرداختند و حماسه‌ها آفریدند.

به دنبال قیام هرات، شماری از روحانیان ایران در خطابه‌های خود به شیعیان توصیه می‌کردند

انتقادات دیگر به جای خود. در ضمن البته روابط با افغانستان هیچ گاه گسسته نشد. درست در زمانی که ایران به طور رسمی به جهاد افغانستان با علاقه نگاه می‌کرد، نمایندگی رژیم کمونیستی افغانستان در تهران و مشهد دایر بود.

در این دوران، یعنی در طول انقلاب اسلامی، شمار زیادی از طلاب افغانستانی وارد حوزه علمیه می‌شدند. اینان به تدریج با سبک و روش تدریس دینی در ایران آشنایی یافتند و از میانشان افراد برجسته‌ای برآمد. این تأثیر فرهنگی بی تردید مهم خواهد بود. متأسفانه در همین دوران درهای دانشگاه‌های ایران به روی دانشجویان افغانستانی چندان گشوده نبود.

از سوی دیگر، عده‌ای هم از راه سودجویی یا جاه طلبی به افغانستان علاقه مند شدند. یک گروه یک میلیون دلار کلاه گذاری کرد که ماجرای آن را در «یادداشت‌های تالقان و پنجشیر» آورده‌ام، و برخی هم با نسخه برداری از کتابهای افغانستانیان، و با توسل به روش اندیشه برداری، فکر دیگری را از آن خود جلوه می‌دهند. چگونه می‌توان کتاب دیگری را گرفت و با تلخیص آن خود در امور خ و نامود کرد؟ چگونه می‌توان فکر دیگری را گرفت و با آرایشی دیگر بدون اطلاع از ریشه‌های آن اندیشه، همان را به نام خود تکرار کرد؟ چنین رویکردی به افغانستان صادقانه نیست؛ از سر جاه طلبی ناشکیبانه است. همواره باید به اصل اندیشه ارجاع داد و از آن راه به تکامل آن، چنانچه اصولاً تکاملی ممکن باشد، رو آورد. در نظر سودجویان و جاه طلبان همه چیز کالا محسوب می‌شود.

در دوران انقلاب اسلامی در ایران، برخی تحلیلگران در خارج نیز به صدور انقلاب ایران

● مذهب شیعه در افغانستان، در واقع مذهب ستم‌دیدگان و محرومان جامعه بوده است. در قرن گذشته صحنه‌های بسیاری از آزار و اذیت شیعیان در سفرنامه‌ها و گزارش‌های خارجی‌ان توصیف شده که دلخراش و جانگداز است.

روحانیان بهر هبیری سید علی بهشتی و عده‌ای از روشنفکران شرکت جستند. حاصل این مجمع ایجاد یک «شورای اتفاق اسلامی» بود. نفوذ این شورابعدها به تدریج کاهش یافت بخصوص که بهشتی از حمایت ایران بهره‌مند نبود. در این میان گروه‌های دیگر شیعی‌یابه عرصه وجود گذاشتند. در دسامبر ۱۹۷۹، پس از تجاوز شوروی به افغانستان، ببرک کارمل طی نامه‌ای به ایران اعلام داشت که حاضر است از مبارزات ضد امیر یالیستی انقلاب ایران حمایت کند.^{۴۳} رهبری ایران به این نامه اعتنائی نکرد و به حمایت خود از شیعیان ادامه داد. **سالنامه وزارت خارجه افغانستان** یا به اصطلاح کتاب سفید این وزارتخانه در این هنگام فصلی به ایران اختصاص داده است تحت نام: نقش جمهوری اسلامی ایران در جنگ اعلام نشده علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان (کابل، وزارت خارجه افغانستان، ۱۹۸۶).

دومین قیام بزرگ شیعیان در کابل در آوریل ۱۹۸۰ به وقوع پیوست که به نام تظاهرات ۳ حوت شهرت دارد. این قیام از چند محله کابل آغاز گشت و به سفارت شوروی و چند ساختمان دیگر نیز حمله شد. کابل می‌خواست ایران را مسئول این کارها بداند؛ این راحت‌ترین وسیله بود برای سرپوش گذاشتن بر تقاضاهای راستین شیعیان افغانستان. در مورد شرکت شیعیان افغانستان در جبهه‌های ایران، توسط محافل مختلف مسایلی طرح شده است که چندان درست نیست. اولاً، نادیده گرفته می‌شود که شماری از شیعیان افغانستان، ایران را همچون وطن شیعی خود می‌دانند. بنابراین طبیعی است که برای دفاع از این وطن بجنگند. ثانیاً، تعداد این افراد زیاد نبوده است، و بالاخره آن‌که هیچ اجباری در کار نبوده است. بیشتر شیعیانی که در ایران آموزش دیدند در

جبهه‌های افغانستان جنگیدند. حکومت کمونیستی افغانستان در آن وقت به این گونه شایعات دامن می‌زد تا حمایت ایران از شیعیان افغانستان را ناموجه جلوه دهد و در نتیجه ناممکن سازد. در واقع حتی ایران در یک دوره برای آن که شورویان را رنجاند و جبهه شرقی خود را ضعیف نگراند، کمک‌های خود را از طریق پاکستان، و نه از مرزهای خود به افغانستان، می‌فرستاد.^{۴۴} پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی از افغانستان در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹، ایران به کمک‌های خود به شیعیان ادامه داد. در این مقطع رژیم نجیب می‌کوشید از طریق سیاست آشتی ملی اسباب معاشرت و تفاهم با نیروهای جهادی را فراهم آورد تا بتواند به گونه‌ای از حکومت ترکیبی دست یابد.^{۴۵} احزاب (یا به اصطلاح تنظیمات افغانستانی) در پیشاور به منظور مقابله با این سیاست، شورایی برپا ساختند که به شکل حکومت جان‌نشین به جهانیان معرفی شد. ایران، شیعیان افغانستان را تشویق به شرکت در این شورا کرد. شیعیان می‌گفتند بیست درصد از کرسی‌های این شورا باید به آنان اختصاص داده شود. به نظر شیعیان از آن‌جا که جمعیت شیعی افغانستان بیست درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دهد بنابراین بیست درصد از کرسی‌های حکومت آینده باید در اختیار آن قرار بگیرد. در نتیجه، احزاب مقیم پاکستان شیعیان را از شرکت در شورای خود محروم ساختند. احزاب سنی تصور می‌کردند که نباید از آغاز چنین حقی برای شیعیان در نظر گرفته شود. حکومت موقت افغانستان را که بر اساس همین شورا سامان داده شده بود، کشورهای عربستان، بحرین و مالزی به رسمیت شناختند. در واقع در نبود یک سرشماری رسمی، هنوز کسی نمی‌تواند با قاطعیت بگوید که شیعیان چند درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند؛ ولی تمام

مسئله در میزان در صد شیعیان خلاصه نمی‌شود. اندیشه بر دارانی هم که بدون اطلاع از سابقه درباره در صد شیعیان اظهار نظر می‌کنند، سخنی جدی بر زبان نمی‌رانند. من از آغاز با اتخاذ سیاست مشارکت بر اساس در صد موافق نبودم. مسئله اساسی این نیست که شیعیان چند درصد از مردم افغانستان هستند، موضوع اصلی این است که در جامعه آینده افغانستان باید همه شهروندان بتوانند از حقوق مساوی برخوردار باشند، خواه شیعه باشند، خواه سنی. پس نباید گفت اهل تسنن بیشتر از شیعیان اند و در نتیجه ما باید سیاست خود را با توجه به اکثریت تنظیم کنیم. این هم نادرست است. اگر اصلیتی داریم باید به آن اصل وفادار باشیم. اندیشه بر داران بدون توجه به عواقب کار، لباس کارشناسی هم بر تن می‌کنند و می‌پرند وسط میدان تاجایی برای خود دست و پا کنند. در این زمینه سخن زیاد است. فعلاً از آن می‌گذرم.

در سال ۱۹۹۲ میلادی افغانستان در واقع دو حکومت داشت: یکی در پیشاور و دیگری در کابل. شیعیان جهادی در هیچ‌یک از این دو شرکت نداشتند. سازمان ملل کوشید اسباب انتقال قدرت را به گونه‌ای فراهم آورد که رضایت روسیان را نیز تأمین کند. سرانجام مجاهدین به قدرت رسیدند بی آن‌که به راه حل سازمان ملل تن در دهند. از این موضوع در جای دیگر سخن گفته‌ام. نخست صبغت‌الله مجددی و سپس برهان‌الدین ربانی در رأس حکومت مجاهدین قرار گرفتند و حزب وحدت همچنان از شرکت در حکومت دوری جست. در ۷ اوت ۱۹۹۲ حزب وحدت با اتحاد اسلامی سیاف درگیر شد. در این درگیریها یکصد نفر به قتل رسیدند. حزب وحدت و ایران بر این عقیده بودند که اتحاد اسلامی از حمایت‌های عربستان بهره‌مند می‌شود. اتحاد اسلامی به‌خانه کاشانه

شیعیان بورش برد، و بیرون حزب وحدت به تلافی، تعدادی از یشتونان را به گروگان گرفتند. استاد ربانی برای آن که شیعیان را آرام گرداند تعدادی از هزاره‌ها را وارد حکومت خود کرد. این کار نتوانست حزب وحدت، بخصوص رهبران آن را راضی گرداند. در این برهه، سیاست ایران در افغانستان در اساس سیاستی بود شیعی. ربانی شورای اهل حل و عقد را برگزار کرد ولی تعدادی از احزاب از جمله حزب اسلامی حکمتیار با این شورا مخالفت می‌ورزیدند. شهید عبدالعلی مزاری نیز به جای آن که ناراضیها را بپذیرد در اصلاح آنها بکوشد، با حکمتیار دست به ائتلاف زد. ایران با آن که در اساس با تشکیل حکومت اسلامی در کابل مخالفت نداشت و کمکهایی نیز در اختیار این حکومت گذاشت، همچنان به حمایت خود از حزب وحدت ادامه داد. این کار در عمل به معنای تضعیف حکومت ربانی می‌بود. البته حکومت استاد هم نواقصی داشت. هر چیز را به جای خود باید گفت. پس از ورود طالبان به کابل سیاست ایران در معرض تغییراتی قرار گرفت. در این مقطع ایران حکومت ربانی را به رسمیت می‌شناخت که هنوز هم به آن ادامه می‌دهد. بنابراین کسانی که در حوزه سیاست خارجی ایران تصور می‌کنند سیاست ایران هیچ تغییری نکرده است، سخن دقیقی بر زبان نمی‌رانند. در نوشته‌های مختلف ابعاد متنوع این موضوع را طرح کرده‌ام حالا باز می‌پردازم به ادامه مطلب مربوط به دولت مزار.

نخست وزیری غفورزای

تشکیل حکومت به ریاست غفورزای موجی از امید در میان مخالفان طالبان و رزمندگان مجاهد به بار آورد. تصور بر این بود که غفورزای می‌تواند تحریک تازه‌ای در بن بست

افغانستان به بار بنشانند و اتحادی گسترده میان نیروهای مختلف پایه‌ریزی کند. غفورزای که خود پشتون بود، خصوصاً بی‌دیگر هم داشت. او مدتی از خدمت دیپلماتیک خود را در دوره کمونیست‌ها سپری کرده بود. گرچه در ۱۹۸۰ از آن رژیم کناره گرفت و به حمایت از آرمانهای مجاهدین روی آورد، اما با گروه‌های چپ و عقاید عرفی نیز آشنایی داشت. از این گذشته، تجربه کار در سازمان ملل متحد به او امکان می‌داد که حرکات سنجیده و مناسبی برای دولت مجاهدین طراحی کند. در نشستهای سازمانهای منطقه‌ای بویژه «اگو» با مهارت در مباحث شرکت می‌جست و تاجایی که می‌دانم خاری شده بود در چشم سیاستمداران پاکستان. هنگامی که غفورزای به سمت صدراعظم افغانستان برگزیده شد تصور بر این بود که ممکن است آمریکا سیاستی ملایم‌تر در پیش بگیرد در با توجه به شناختی که از غفورزای دارد مانعی بر سر راه او برای ایجاد تفاهم در افغانستان نتراند، اما این امید دوام نیافت. آمریکاییان بلافاصله نشان دادند که تشکیل حکومتی جدید بر ایشان چندان مطلوب نیست. فعالیت‌های سفارت افغانستان در آمریکا را به حال تعلیق در آوردند و نارضایی خود را از ایجاد ثبات در این کشور به نمایش گذاشتند. از این رو غفورزای می‌بایست کوششهایی دیگر به کار بندد تا بتواند پشتیبانی کشورهای منطقه را کسب کند. ایران حکومتش را به رسمیت شناخت و از او به عنوان نخست‌وزیر افغانستان یاد کرد. پاکستان همچنان مخالفت می‌کرد و کشورهای آسیای میانه با تردید و دودلی عمل می‌کردند. روسیه دستخوش منازعات داخلی بود و نمی‌توانست راهی برگزیند که آمیخته با ابهام نباشد. پریماکوف وزیر امور خارجه شوروی در دیداری با گوهر ایوب خان وزیر امور خارجه پاکستان در

یک کنفرانس مطبوعاتی گفت ما به همتای خود گفتیم بهتر بود اگر پاکستان اشتباه مارا در افغانستان تکرار نمی‌کرد. نادرست خواهد بود اگر تصور شود که تنها طالبان قادر به کنترل اوضاع در آن کشور می‌باشند. گروه‌های دیگر نیز چنین توانایی‌هایی ندارند. ما به این نتیجه رسیدیم که تنها ائتلاف و توافق می‌تواند اساسی برای ثبات اوضاع در افغانستان فراهم کند. در همین کنفرانس مطبوعاتی گوهر ایوب خان گفت «ما هیچ سر بازی در افغانستان نداریم. ما تنها طالبان را به عنوان دولت به رسمیت شناختیم و دلیل آن هم این است که آنها از جمله ۳۲ ولایت افغانستان، ۲۲ ولایت را در اختیار دارند و هر گروه دیگری که چنین سرزمین وسیعی از جمله پایتخت را به تصرف می‌داشت پاکستان ناگزیر آن را به رسمیت می‌شناخت. جمع آوردن تمام گروه‌ها به دور یک میز مذاکره کار دشواری است و برای همین منظور به روسیه آمده‌ام تا کمک مسکورا در این زمینه مطالبه کنم.»^{۴۵} سیاست روسیه پس از خروج از افغانستان، و بویژه پس از فروپاشی دستخوش ابهام بوده است. از این بابت می‌توان روسیه را با ایران مقایسه کرد که نتوانست سیاستی مستمر و پایدار در افغانستان بی‌بگیرد. البته ایران همواره کوشیده است سیاست خود را تصحیح کند اما به سبب عدم برخورداری از سیاستمدارانی ورزیده قادر نبوده با تسلط در جریان‌های سیاسی افغانستان عمل کند؛ در حالی که روسیه به علت دگرگونی‌های عمیق می‌بایست نقش خود را در کشوری چون افغانستان که بیشتر با نا کامی به آن تجاوز کرده بود از نو تعریف کند. همین امر موجب می‌شد که در روسیه بر سر چگونگی سهم‌گیری این کشور در برخی از تحولات منطقه‌ای و بخصوص در مورد افغانستان اختلاف نظرهای عمیق پدیدار گردد. نشریه

همه می دانند که در افغانستان به دو گروه ظلم بسیار رفته است: شیعیان و هزاره ها. به گروه دیگری یعنی فارسی زبانان هم ظلم رفته است، ولی چون اکثریت با آنان بوده، ستم بر این جریان فرهنگی به تدریج و با حیل کاری تدارک دیده می شده، بخصوص که فارسی هم نقشی و راقومی داشته و هم ورامذهبی.

می کند که روسیه به مخالفین طالبان چون ربانی، حکمتیار، مسعود و دو ستم کمکهای نظامی، مالی و سیاسی مهیا سازد. پریماکوف با وجود آن که مثل لیبیدمی خواهد که نفوذ سیاسی در آسیای مرکزی تقویت شود و اتکای اقتصادی آسیای مرکزی به روسیه خصوصاً در صدور مواد نفتی، ضعیف نشود، به این نظر است که طالبان نمی خواهند و نمی توانند که در آسیای مرکزی بی ثباتی سیاسی را ایجاد کنند. به این اساس، پریماکوف طرفدار تفاهم با طالبان و پاکستان است.^{۴۸}

به نظر مفسر «افغان ملت»، «طالبان باید از اختلاف بین این دو نظر تحت غور و روسیه استفاده کنند. طالبان کامیابی بزرگ نظامی را به دست آورده اند، اما اگر در میدان دیپلماسی از درایت کار نگیرند. ممکن است کامیابی های نظامی شان نتایج قاطع سیاسی را به بار نیآورند. طالبان که باید یک دولت و اقامت ملی را اعمار نماید، ساختن دولت... ضرورت دارد...»^{۴۹} و به این سبب به نظر این نشریه طالبان نیازمند دیپلماتهای ورزیده اند. به همین اعتبار می افزاید «دیده شود که طالبان از چلنج لیبر شپ ورزیده بر آمده می توانند یانی»^{۵۰} در واقع گردانندگان «افغان ملت» از طالبان می خواهند که از تخصصشان بهره بگیرند و فعالان شان را کم ارج نهند. این معضل البته فقط محدود به افغانستان نمی شود. گروه هایی از لایه های پایین جامعه که به قدرت نمی رسند، می خواهند همه کارها را خودشان انجام دهند و قدرت را فقط در انحصار خود داشته باشند، از این رو حتی به متخصصان هم جهت و همسوی خود اعتنائی ندارند، چه بسا سده به متخصصان در سطح ملی. نویسندگان این نشریه در اساس با طالبان اختلافی ندارد فقط می خواهند این گروه در دست عمل کند و از

حکومت ربانی و حکمتیار را تحت فشار گرفت که نگذار دپناه گزینان تاجیک که در افغانستان زندگی می کنند از فاصله ۲۵ کیلومتری به مرز افغانستان و تاجیکستان نزدیک شوند.^{۴۷} گرچه تعلق خاطر گردانندگان نشریه «افغان ملت» به مخالفان حکومت استاد ربانی آشکار است و همسفر و دیدارها از این بابت تحلیل می کنند، با این حال می توان از نوشته های شان نکته هایی یافت و به نحوه تفکر پشتون گرایان نسبت به مسائل استراتژیک بی پرد. با آن که «افغان ملت» از نظریات و دیدگاه های ناسیونالیستی پشتون گرایانه هواخواهی می کند، اما حضور طالبان را در صحنه سیاسی افغانستان تنها بدین سبب که پشتون هستند، می ستاید و مثبت می داند و رفتارهای سیاسی روسیه را در دوره اخیر در افغانستان از این زاویه مورد بررسی قرار می دهد. «افغان ملت» در ادامه مطلب خود می افزاید: «بعد از سقوط حکومت ربانی به ارتباط افغانستان و آسیای مرکزی دو نظر عمده در روسیه ظهور کرده. نظر اول از طرف مشاور مصونیت ملی پلنستین، جنرال لیبید. و نظر دوم از طرف وزیر خارجه روسیه، پریماکوف، تقدیم شده... لیبید می گوید که حکومت طالبان در کابل خطر نشر بنیادگرایی اسلامی را در آسیای مرکزی قوی ساخته و ممکن است که طالبان هم بکوشند که شهر بخارا را هم تحت سلطه خود بیاورند. با وجود آن که طالبان به صراحت گفته اند که در فکر صدور انقلاب خود به دیگر ممالک نیستند، و امکانات مادی طالبان آن قدر محدود است که فتح بخارا به دست طالبان جز تخیلات بی اساس جنرال لیبید چیز دیگری بوده نمی تواند، لیبید اصرار می کند که برای حفظ منافع روسیه در آسیای مرکزی روسیه باید خط دفاعی را در کل افغانستان یا لاقلاً در شمال افغانستان تعیین کند... لیبید اصرار

«افغان ملت» که وابسته به جناح معینی از پشتون گرایان است در زمینه نقش روسیه در افغانستان می نویسد «گرچه احساس استقلال خواهی در ممالک نوظهور آسیای مرکزی قوی است، اما قشر رهبری این ممالک که اکثر از کمونیستهای سابق هستند از اعتماد مردم برخوردار نیستند. این ترس حکومت های آسیای مرکزی از مردم به حکومت روسیه، زمینه تقویت نفوذ در آسیای مرکزی مهیا ساخته و حکومت روس رهبر فعلی در آسیای مرکزی خواهد شد. برای رفع خطر بنیادگرایی اسلامی و استحکام قدرت، رهبران فعلی ممالک آسیای مرکزی، با وجود آن که خواهان استقلال ممالک خود هستند، برای بقای سیاسی خود دفع خطر بنیادگرایی مقاومت خاصی در مقابل استحکام نفوذ روسیه در آسیای مرکزی نمی کنند. به ارتباط انکشافات افغانستان، سیاست روسیه در تاجیکستان اهمیت خاص دارد... مخالفین حکومت رحمانوف یک تعداد زیاد مردان جنگی خود را از پناه گزینان تاجیک در داخل افغانستان تهیه می کنند. روسیه برای این که مخالفین تاجیک حکومت رحمانوف را سرکوب نماید با وجود ارتباط قومی بین منصوبین بلندرتبه حکومت ربانی و مخالفین حکومت رحمانوف، حکومت ربانی حاضر شد که بر فعالیتهای چریکی مخالفین حکومت از افغانستان قیودات وضع کند. همکاری حکومت روسیه و حکومت ربانی در ماه سپتامبر ۱۹۹۶ به سطح بلند ارتقاء کرد.^{۴۶} این نشریه اضافه می کند که به علت شکست رحمانوف از نیروهای میرزا خواجه، احمدییک و محمدروزی در منطقه گرمسیر و تلفات نیروهای روسی در این نبردها «حکومت روسیه از این انکشافات فوق العاده نگران شد و

قواعد بازی جهانی آگاهی داشته باشد. از طرف دیگر، دیده می شود که ابهام در سیاست روسیه موجب شده که گروه های وابسته به طالبان به این امید باشند که بتوانند از روسیه بهره بگیرند. در آستانه تشکیل حکومت بهر هبری غفورزای، روسیه گرچه از نیروهای ضد طالبان حمایت می کرد، ولی ضعف قوای این کشور در منطقه موجب می شد که پاکستان و متحدانش با صراحت بیشتر دست به عمل بزنند.

غفورزای در همان آغاز کوشید تکنو کرانها را برپا نمودن خود گرد آورد و بر نامه ای جامع و گسترده در اختیار دیوان سالاران بگذارد. مدتها بود که در افغانستان از تشکیل حکومتی با شرکت و هدایت تکنو کرانها سخن می رفت. تصور بر این بود که اگر تکنو کرانها بر سر کار بیایند می توانند به این جنگ و خونریزی خاتمه دهند و همه را گرداگرد حکومتی تخصصی به آشتی و مسالمت وادارند. این تصور گرچه به ظاهر آسان و قابل پذیرش می نمود، ولی در واقع چیزی نبود جز کنار گذاشتن مجاهدین و رهبران شان. البته این تصور قدری هم خوشبایران می نمود و تردید می رفت که کسی به آن تن بدهد.

غفورزای از این بابت نیز موجه می نمود. او سالها بود که با مجاهدین ارتباط داشت و در ضمن يك تكنو كرات بر جسته وزارت خارجه افغانستان به حساب می آمد. از این گذشته، نیروهای شهری که تعصب دینی را نمی پسندیدند، می توانستند در وجود او با حضور او آرمان خود را بیابند یا دست کم احساس آرامش کنند. شماری از تکنو کرانهای مجاهدین هم که به علل گوناگون از فعالیتها کناره گرفته بودند، هنگامی که از تشکیل دولتی به ریاست غفورزای اطلاع یافتند، دور او جمع شدند و به همکاری با

نخست وزیر تازه رضایت دادند.
شماره ۱۲۶-۱۲۵ / صفحه ۸۰

بیانیه غفورزای

اولین اقدام غفورزای انتشار بیانیه ای بود که اهداف و آرمانهای حکومت او را به آگاهی همگان می رساند و همه را به بحث در این باره فرا می خواند. این بیانیه در برگیرنده نکته هایی در خور توجه بود که در زیر به آنها می پردازم.

غفورزای در مقدمه بیانیه خود ضمن همدردی با همه نوج کشفیدگان افغانستان از خواهرانی یاد می کند که «حقوق شرعی و انسانی شان بیسر حمانه سلب و در چهار دیوار کلبه های محقر محصور گردانیده شده اند؛ خواهرانی که کارنامه مبارزانشان در طول جهاد و پس از آن نقش در دل تاریخ کشور است.»^{۵۱} با این ترتیب حکومت غفورزای خط فاصل میان خود و طالبان را روشن به زبان آورد و نشان داد که صفوف مجاهدین نسبت به زمان به گونه ای دیگر می اندیشد. این تحول فکری در ارتباط با زمان در صفوف مجاهدین اهمیت تاریخی خاصی دارد. در همین دوران به خصوص بسیاری از زنان مجاهد بر حقوق خود تأکید می کردند و آگاهانه به نقش خود در دوران جهاد توجه می دادند. این تحول فکری در میان مجاهدین به موقع پیوست، نه در میان طالبان. این تحول فکری از نظر مقام و موقعیت با آنچه کمونیستها در دوران قبل می گفتند تفاوتی اساسی داشت زیرا به دنبال خود توده های وسیعی را به میدان می کشاند و به پذیرش این موضع تازه جذب می کرد، در حالی که کمونیستها فقط بیانگر خواست گروه های معین و محدودی از طبقه متوسط شهری بودند.

سپس در بیانیه غفورزای می خوانیم که: «به حیث يك شخص غیر وابسته و مستقل عهده ریاست حکومت را امتقبل شدم. امیدم آن است تا با سهم گیری در مساعی دسته جمعی عده ای از شخصیت هایی که دلسوزانه از داخل و خارج کشور حاضر می شوند در تشکیل يك

حکومت موقت در خدمت به شما قرار بگیرند، سهم شان را در برگشت صلح و ثبات کامل در کشور، تحقق وحدت ملی و اداری کشور از طریق تفاهم صمیمانه و بین الافغانی و مساعد ساختن زمینه برای مراجعه به آرای ملت که يك اصل عمده عدالت اجتماعی و مشخصه دموکراسی در صدر اسلام است ایفا کنیم.»^{۵۲} غفورزای می گفت رهبران جبهه متحد اسلامی و ملی نجات افغانستان برای تحقق هدف یادشده به مدت شش تا نه ماه این مسئولیت را به او سپرده اند. غفورزای می خواست در این مدت کوتاه به مقاصد زیر دست یابد:

«اول: تشکیل يك شورای موقت به موجب حکم آیه مبارکه و مشاور هم فی الامر با همکاری سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس اسلامی. دوم: توظیف چند کمیسیون متشکل از اعضای شورای موقت که مسئولیت تسوید قوانین ذیل را به عهده خواهد داشت:

الف- قانون انتخابات لویه جرگه و طرز العمل آن،
ب- قانون اساسی افغانستان،
ج- قانون احزاب سیاسی،
د- قانون انتخابات عمومی،

سوم: توظیف يك کمیسیون برای تهیه طرح تشکیل اردوی ملی و جمع آوری سلاح و مسدود کردن معابر ورود سلاح به داخل کشور به عنوان پایان مداخلات خارجی و تضمین تمامیت ارضی کشور.

چهارم: ایجاد کمیسیون تدویر لویه جرگه که اعضای آن مرکب از نمایندگان هر دو طرف ذی مدخل در جنگ و تعدادی از شخصیت های مستقل باشد. ریاست این کمیسیون را می تواند یکی از شخصیت های مورد احترام و قابل قبول دو طرف به عهده داشته باشد.

پنجم: تدویر لویه جرگه تحت نظارت

○ در برابر مداخله آشکار پاکستان در امور افغانستان، ایران کوشیده است روابطی با پاکستان برقرار کند که منجر به همکاری شود. به همین سبب به گونه‌ای شتابزده، شاید هم بیشتر به خاطر کامیاب گرداندن کنفرانس اسلامی در تهران، به پاکستان و عربستان امتیازاتی داده شد که تا این اندازه ضرورت نمی‌داشت.

سازمان ملل متحد سازمان کنفرانس اسلامی که روی مسایل آتی اتخاذ می‌نماید:

- ۱- تصویب قانون اساسی.
- ۲- تعیین رئیس جمهور که بالتوبه حکومت جدیدی را برای مدت معینی توظیف خواهد کرد.
- ۳- اعلان آتش‌بس و پایان جنگ و تبادل اسراء.
- ۴- تصویب و اعلان آتش‌بس و اعلان منشور عفو عمومی.
- ۵- تصویب طرح تشکیل اردوی ملی و جمع آوری سلاح.
- ۶- تأسیس پارلمان موقت از میان اعضای لویه جرگه تا انتخابات عمومی.
- ۷- تعیین تاریخ انتخابات عمومی.
- ۸- تصویب قانون انتخابات عمومی.
- ۹- تصویب قانون احزاب سیاسی.
- ۱۰- تصویب قانون مدنی. «۵۳»

غفورزای بر این باور بود که تحقق این هدفها تنها راه استقرار صلح در افغانستان است. او می‌گفت این خوشبینی بر واقعیت‌های زیر برپا گشته است:

مشکل ملی افغانستان از طریق نظامی حل نمی‌شود، کسانی که به سلاح دست می‌برند نه تنها در نیل به هدف خود ناکام مانده‌اند، بلکه در ذهنیت مردم خود و جامعه بین‌المللی ناکام مانده‌اند.

سازمان ملل نیز تاکنون موفق نشده راه حل مشخصی برای بحران افغانستان ارائه کند.

اقتدار اجتماعی، علم‌آورد و حانیون، شخصیت‌های ملی و سازمان‌های بین‌المللی پشتیبان برگزاری یک شورای بزرگ هستند که ممثل خواست مردم باشد. به نظر غفورزای اگر در طی شش ماه لویه جرگه دایر شود «با تطبیق این طرح ان‌شاء‌الله در ظرف کمتر از یک

سال کشوری خواهیم داشت که زندگی افراد آن در زیر توپ و تفنگ قانون اساسی تصویب شده از طرف لویه جرگه تضمین خواهد شد، چه در عدم موجودیت قانون است که حکومت در معرض انحراف قرار می‌گیرد و فساد در کشور مستولی می‌گردد. «۵۴» به تصور غفورزای، «با این اقدام ما خلایق را رفع خواهیم کرد که غالباً به حیث یکی از عوامل اصلی داخلی تداوم جنگ و بحران مطرح بوده است؛ آن‌ها غلبت قسمی ملت و رأی ملت بوده است از اشتراک در عمل علیه تصمیم‌گیری روی سر نوشت آینده‌شان. «۵۵» او می‌خواست یک سیستم حکومتی و اجتماعی پی‌ریزی کند، یعنی «نظام و سیستمی که مبتنی بر اصول و احکام دین مبارک و زندگی ساز اسلام و ارزش‌های ملی جامعه افغانی باشد. «۵۶» غفورزای تأکید داشت که حکومتش جنبه انتقالی دارد و فقط شش‌الی نه ماه بر سر کار خواهد بود تا جایش را به یک حکومت منتخب از طرف لویه جرگه بسپارد. تداوم حیات حکومت کنونی به نظر غفورزای ضرورت دارد زیرا آنها از این طریق می‌توان طالبان را مجبور به پذیرفتن مذاکره و تفاهم ساخت. در پاسخ به این پرسش که چه تضمینی «در صداقت این گفتار و وعده‌ها» وجود دارد، بی‌انیه به ذکر موارد زیر می‌پرداخت:

اول- حمایت جبهه متحد اسلامی و ملی نجات افغانستان. این پشتیبانی قاعدتاً می‌بایست مسبب قدرت نظامی حکومت جدید باشد. به عبارت دیگر، غفورزای می‌خواست بگوید که سخنانش از حمایت نظامی نیروهای معینی در افغانستان بهره‌مند است و نباید آنها را اباد هوا پنداشت. دوم- ماهیت حکومت موقت. در بیانیه آمده که این حکومت مرکب خواهد بود از شخصیت‌های مستقل، متخصص و مجرب که متعهد به تحقق این هدفها هستند. این مورد را باید بیشتر آرزوی غفورزای دانست زیرا از همان

آغاز تشکیل حکومت بحث بر سر آن بود که وزار تخانه‌ها به نحوی متناسب بین سازمان‌های تشکیل دهنده جبهه متحد اسلامی تقسیم گردد. شاید غفورزای می‌خواست پس از تشکیل دولت با تقسیم مناصب، تعدادی وزار تخانه را نیز به شخصیت‌های مستقل و غیر وابسته به احزاب بسیار د. سومین مورد، حمایت ملت ذکر شده بود. این مورد را نیز باید نسبی دانست گرچه واقعیت این است که با صدارت غفورزای امیدهای زیادی در میان نیروهای مختلف سیاسی و حتی غیر سیاسی پراکنده شد. چهارمین مورد، نظارت سازمان ملل متحد با همکاری سازمان کنفرانس اسلامی و حامیان صلح در سطح بین‌المللی ذکر شده بود. این مورد نیز چندان قطعیت نداشت. البته غفورزای این سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی را خوب می‌شناخت و بهتر از هر کس دیگر می‌توانست از آنها بهره‌مند شود ولی نمی‌بایست تصور کرد که به آسانی می‌توانست به چنین هدفی دست یابد. روشن است که آمریکا بر سر راه نمایندگان سازمان ملل در افغانستان دشوار بهایی می‌تراشید؛ پس می‌بایست نخست بتوان به حمایت آمریکان نیز امید بست تا بتوان از این سازمان‌های جهانی استفاده کرد.

بیانیه غفورزای که سر اسر حال و هوایی ملی و افغانستانی داشت، حکایت از حضور روزافزون تمایلات ملی در این کشور می‌کرد. اسلام طالبان در حقیقت پایان دوران اسلامخواهیهای افراطی در افغانستان است. جامعه‌ای بسته می‌رود که بر اثر جنگ و انقلاب و درگیری به خود برسد و بسیاری موانع رایشت سر بگذارد. این جامعه به همان میزان که خود را می‌گشاید، معیارها و ارزش‌های پیشین‌اش را می‌بازد. اما هنوز به ارزش‌هایی تازه و ماندگار نرسیده است. ملی‌گرایی غفورزای، هر چند که

○ دخالت آشکار پاکستان در افغانستان، در واقع روابط دوستانه و استراتژیک ایران و پاکستان را یکسره زیر سؤال برده است. در چنین وضعی تنها گفتگوهای صریح و دور از ابهام می‌تواند راهگشا باشد. ایران باید روابط خود را با پاکستان از نو تنظیم و خطوط استراتژیک روشنی در این زمینه ترسیم کند. با حجب و حیا و دادن امتیازهای فزاینده راه به جایی نخواهیم برد. این واقعیت را از نظر دور نداریم که افغانستان برای ایران مهمتر از پاکستان است.

می‌کرد و نارضایی مردم این کشور را فراهم آورده بود، غفورزای می‌خواست با پاکستان به گفتگو بنشیند به این امید که آن کشور را به خردگرایی سیاسی سوق دهد. در این ارتباط در بی‌آینده آمده بود: «بهبود روابط و احیای اعتماد بین دو کشور افغانستان و پاکستان که منتج به تأسیس روابط نورمال، برادرانه، دوستانه و همسایگی نیک به اساس احترام متقابل گردد از اولویتهای پروگرام کار مادر ساحه سیاست خارجی در طول این دوره کوه‌تاه انتقالی می‌باشد... برای رفع مشکلات در روابط پاکستان حاضریم حتی ابتکار عمل را به دست گیریم... توقع داریم زعمای کشور برادر پاکستان آبادی و رفاه پاکستان را در آبادی و رفاه افغانستان ببینند نه در ویرانی آن و همچنین یکپارچگی و وحدت ملی پاکستان را در یکپارچگی و وحدت ملی افغانستان دریابند.»^{۶۲} این سخنان متوجه رهبران پاکستان بود تا از دخالت در افغانستان دست بردارند و با مردم این کشور و نمایندگان آن به گفتگو بنشینند. ایران نیز در این دوره کوشید با پاکستان روابطی برقرار سازد که منجر به همکاری شود. به همین سبب به گونه‌ای شتاب‌زده، و شاید هم بیشتر به خاطر کامیاب گرداندن کنفرانس اسلامی در تهران، به پاکستان و عربستان امتیازاتی داده شد که تا به این حد ضرورت نمی‌داشت. استاندارانی نیز در نخستین روزهای دی ماه ۷۶ به پاکستان رفت تا این کشور را به پرهیز از مداخله در افغانستان علاقه‌مند سازد. با این حال بر همه آشکار است که دستیابی به صلح در افغانستان از راه امتیاز داده‌های فزاینده ممکن نمی‌شود. باید بر همه دوستداران مسائل منطقه‌ای روشن باشد که ایران به چه راهی می‌رود. آیا می‌توان با پاکستان از این طریق به تفاهم رسید؟ دخالت آشکار پاکستان در افغانستان در واقع تمام روابط دوستانه

دارد. حاکمیت دولتی و حکومتی که آن را تمثیل کند نیز باید وجود داشته باشد.^{۵۹} این سخن غفورزای بسیار نکته‌بینانه و حاکی از آن بود که با اندیشه سیاسی آشنایی داشته است. در ادامه همین سخن می‌گوید: «وقتی ضرورت موجودیت یک حکومت یا اداره برای دوام بقای حاکمیت دولتی که مستقیماً مرتبط به بقای یک کشور است محسوس گردید، این حکومت باید وجود خارجی داشته و فعال باشد. داشتن یک مقر در این صورت لازمی پنداشته می‌شود. کابل پایتخت افغانستان و ممثل وحدت اداری کشور بوده و خواهد بود. در رابطه به این تصمیم موقتی ما به همه هموطنان عزیز خود اطمینان می‌دهیم که حفظ سلامت و تمامیت ارضی، یکپارچگی و وحدت ملی و اداری کشور از اهدافی است که در رسیدن به آن و جلوگیری از وارد شدن کوچکترین خدشه‌ای به آن حاضریم با تمام امکانات صادقانه و قاطعانه به صورت مداوم تلاش کنیم.»^{۶۰}

غفورزای در ادامه اندیشه‌های ملی خود در باره بیرق افغانستان نیز صراحت به خرج می‌دهد و می‌گوید: «در باره بیرق ملی کشورمان باید در نظر داشت مشخصات تاریخی سیاسی معاصر افغانستان و تاریخچه بیرق ملی در جلسه تاریخی هجدهم سرطان ۱۳۷۶ در بلخمری، شورای جبهه متحد اسلامی نجات افغانستان که در شرایط کنونی مظهر اراده ملت محسوب می‌شود فیصله کرد تا بیرق ملی افغانستان به ترکیب همان سه رنگ سیاه، سرخ و سبز طور عمودی و مزین با سمبول و نشان دادن دولت اسلامی افغانستان که در وسط بیرق قرار می‌داشته باشد من بعد برقرار اماکن دولتی افغانستان و نمایندگیهای سیاسی و قونسل‌های کشور در خارج به اهتزاز درآید.»^{۶۱} با آنکه پاکستان آشکارا در افغانستان مداخله

خودبشتون بود با ملی‌گرایی پشتون‌نویس در افغانستان نفوای ماهوی و بنیادی دارد. غفورزای بر رعایت حقوق اقلیتها تأکید داشت در حالی که پشتوگرایان هیچ‌گاه به این امر توجه نکرده‌اند. در بیانیه در این باره چنین آمده بود: «افغانستان عزیز ما وقتی می‌تواند از موجودیت خود دفاع کند که دارای وحدت اداری و یک حکومت قوی، عادل و مؤثر مرکزی باشد؛ حکومتی که تحقق حقوق اقلینهای کشور را از وظایف اساسی خود بشمارد و حکومتی که همچون آیینی‌ای در آن ترکیب قومیت‌های مختلف جامعه افغانی دیده شود.»^{۵۷}

شرایط حاکم بر افغانستان و حضور طالبان در کابل غفورزای را ناچار ساخت در باره مقر حکومت خود نیز سخن بگوید: «در شرایط کنونی به علت وضع و حالت اشغال در پایتخت کشور دولت مصلحت دید به طور موقت شهر مزار شریف را به حیث مقر موقت فعالیت‌های دولت و حکومت دوره انتقالی تعیین کند. هستند حلقاتی که باز هم برای تخریب و وارونه جلوه دادن نیت دولت اسلامی انتخاب مرکزی موقت را مغایر با هدف حفظ یکپارچگی سیاسی و اداری کشور تبلیغ می‌کنند.»^{۵۸} در این جا غفورزای در بیانیه خود دلایل اتخاذ چنین تصمیمی را به اختصار توضیح داد: «هیچ کشوری ولو در حالت بحران و اضطرار نمی‌تواند بدون ممثل حاکمیت دولتی باشد. در حالات تجاوز و مداخله بیرونی که حاکمیت دولتی در معرض خطر باشد ضرورت حفظ تدوام حاکمیت دولتی بیشتر لازمی و حتمی دیده می‌شود. بناتاً در قدم اول اقدام به تشکیل کابینه جدید دولت اسلامی افغانستان برای حفظ تدوام و تمثیل حاکمیت دولتی که از آن مردم است نه یک حکومت یا رهبری خاص صورت گرفت. اگر ملت افغانستان وجود

● ایران و افغانستان وجوه اشتراک زیادی دارند. نه تنها اکثریت بزرگ مردم دو کشور به فارسی سخن می گویند و مذهب شیعه در هر دو کشور پیروان بسیار دارد، بلکه در مرزهای شرقی ایران مشابهت های زیاد میان سنیان ایران و افغانستان به چشم می خورد.

برای ریاست جمهوری افغانستان تعیین گردد. چهار معاونت مورد نظر به گزارش هفته نامه پیام استقلال به صورت زیر به تصویب رسید:

«فرمانده مسعود، بهلولان غفار، نامزد حزب وحدت اسلامی (قرار شد که حزب وحدت این فرد را معرفی کند)؛ معاون چهارم نیز به حالت تعلیق در آمد تا بعد تعیین شود. منظور این بود که جنبش شمال فردی را معرفی کند. در ضمن غفورزای به عنوان صدر اعظم انتخاب شد و سه پست کابینه جدید نیز مشخص گردید: فرمانده احمد شاه مسعود به عنوان وزیر دفاع، جنرال عبدالملک به عنوان وزیر امور خارجه و محمد محقق به حیث وزیر داخله.»^{۶۴} به گزارش این نشریه «آقای غفورزای، صدر اعظم کشور نیز وظیفه گرفت با تفاهم با جناحهای مختلف و یاد نظر داشت وحدت ملی و نیروی توان کاری، طرف باز ده روز لیست کابینه را تکمیل و اعلام بدارد.»^{۶۵} این جلسات که روز یکشنبه ۱۳۷۶/۵/۱۹ با حضور یک هزار میهمان در پنجشیر آغاز شده بود، در ساعت سه بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۳۷۶/۵/۲۳ به پایان رسید. غفورزای به دنبال مأموریتی که یافته بود می خواست تفاهم سران جبهه های مختلف را کسب کند. بنا به رسم افغانستان، هر چند که ضرورت نداشت، قصد فر به میان کرد تا با آقای خلیلی از حزب ب وحدت به مذاکره بنشیند و به او احترام بگذارد. شامگاه سی اسد (مرداد) ۷۶ بر اساس گزارش رسانه های خبری هوایمای نخست وزیر جدید به هنگام ورود به بامیان در فرودگاه دچار سانحه گردید. در این حادثه عبدالرحیم غفورزای صدر اعظم جدید دولت اسلامی افغانستان و ۱۴ تن از مسئولین بلندیایه جبهه متحد اسلامی به شهادت رسیدند. هوایمای یاد شده از پنجشیر حرکت کرد و پس ادامه در صفحه ۲۷۴

یکصد و چارده مرکز صحنی و بیست و هشت شفاخانه در سراسر کشور منهدم شده است. یک سوم دهکده های کشور که هشتاد فی صد نفوس مملکت در آن زندگی می کنند ویران و از جمله ۲/۳ میلیون باب خانه، پنج صد هزار باب آن منهدم گردیده است. پنج میلیون و نیم رأس موشی تلف گردیده و دو هزار و چهار صد کیلومتر خطوط مخابراتی و ششصد کیلومتر لاین انتقال برق از بین رفته است. به تعداد ۱۷۵ فابریکه تنهادر شهر کابل کاملاً تخریب شده است. ...»^{۶۶} غفورزای می خواست در همه این موارد اقداماتی بر نامریزی شده تدارک ببیند و در حد امکان بر این فقر و تنگدستی جیره گردد.

بیانیه غفورزای به نظر من اهمیتی بسزا دارد. این بیانیه سر آغاز فصلی نو در تفکر سیاسی حکومتی در افغانستان به شمار می رود. نکته ای تازه در آن یافت نمی شود، ولی هر آن چه در این مدت مجاهدین به صورت پراکنده در این جا و آن جا به زبان آورده اند به گونه ای منسجم و به هم پیوسته در هم می آمیزد و به هم می پیونداند و به همین اعتبار می توان گفت که کلیت بیانیه حال و هوایی تازه دارد. در دست زمانی که طالبان به شکل یک جریان واپس مانده قد علم می کند، این بیانیه تواناییهای فکری مجاهدین را در برابرشان به مردم افغانستان و به جهانیان عرضه می دارد. این تفکر پشتوانه ای جهادی دارد و حاصل رویارویی مردم افغانستان با نیروهای شوروی و سایر نیروهای بیگانه است.

سرانجام دولت غفورزای

یک هفته از تشکیل دولت غفورزای نگذشته بود که حادثه ای جانخراش به عمر آن پایان داد. در جلسات و مذاکرات پنجشیر که به تشکیل دولت غفورزای انجامید، قرار شد چهار معاون

واستراتژیک دو کشور را زیر سؤال برده است. در چنین حالتی تنها مذاکرات صریح و دور از ابهام می تواند راهگشا باشد. ایران باید روابط خود را با پاکستان از نو تنظیم و خطوط استراتژیک روشنتری را در این ارتباط ترسیم کند. با حجب و حیا و اغذاری امتیازهای فزاینده راه به جایی نخواهیم برد. باز با صراحت می نویسم که افغانستان برای ایران مهمتر از پاکستان است.

بیانیه غفورزای در این جا از جنبه کلی و عام خود در می گذرد و به مواردی می پردازد که بیانگر مشاهدات شخصی او از فقر و بدبختی مردم افغانستان است. گرچه در یک بیانیه سیاسی رسمی نمی توان آسان این دو جنبه را به هم آمیخت و با هم آشتی داد، اما غفورزای می گوید از یک بیانیه رسمی پراور اثر بگذارد و با احساسات و دلسوزی دست به سوی مردم کشورش دراز کند. او از سفرهای اخیرش به نقاط مختلف کشور یاد می کند و فقر بیدادگر حاکم بر مردم را شرح می دهد. از بامیان می گوید، از پنجشیر یاد می کند، از مهاجران کابل به نقاط مختلف کشور سخن به میان می آورد و هر خواننده بی طرفی را متاثر می کند. او می نویسد جنگهای دو دهه اخیر ضربات خرد کننده ای بر بیکر کشور وارد ساخته است؛ «تولیدات زراعی بنا بر تخریب هشت هزار هکتار کاریز و سایر شبکه های آبیاری توأم با مهاجرتهای دسته جمعی سیر قهقرایی خود را ایتمود. از مجموع رقبه جنگلات افغانستان دو صد هزار هکتار آن به اثر جنگها و اوضاع و حالت ناشی از آن نابود شده است. از جانب دیگر در حدود شش هزار کیلومتر سړک [جاده] مو تر و ویکهزار و پنجصد کیلومتر سړک اسفلت از بین رفته، بیش از دو هزار باب مکتب و مدرسه تخریب،

ادامه از صفحه ۸۳

ز توقف در مزار شریف به بامیان رفت. برخی از جان باختگان این حادثه غم انگیز را چنین نام برده اند: عبدالعزیز مراد سخنگوی ریاست جمهوری، حجت الاسلام سید محمد سجادی عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت، سیدیز دانش شاه هاشمی مسئول کمیته نظامی حزب وحدت، حاج عبدالحسین مقصدی مسئول کمیته سیاسی حزب وحدت (همه از جناح محمد کریم خلیلی)، عبدالکریم زارع معاون اداری و تشکیلاتی جنبش ملی-اسلامی، عبدالعلی دانشیار معاون تشکیلاتی جمعیت اسلامی، رفعت رئیس دفتر مطبوعاتی صدارت عظمی. ۶۶ بنا بر گزارشها هوایمای غفورزای در حدود ساعت پنج بعد از ظهر پنجشنبه ۷۶/۵/۳۰ «در فضای شهر بامیان ظاهر شده و با سرعت بیش از حد نورمال از سمت شهر غلغله به طرف میدان هوایی فرود آمد و قسمت جلو هوایما به شدت باز مین بر خورد کرد و با انحراف از خط رتوی به سمت راست متمایل شد و چندین بار به زمین برخورد کرد و آن گاه با انحراف کلی از خط میدان به تپه های کوچک خاکی میدان هوایی کوبیده شد. برابر چشمان حیرت زده مستقبلین در لحظه ای به آهن پاره ای تبدیل شد.» ۶۷ قرار بود غفورزای با آقای خلیلی راجع به کابینه جدید به گفتگو بنشیند و پس از بازگشت به مزار شریف ترکیب کابینه را به صورت رسمی اعلام کند. سخنگوی حزب وحدت علت این سانحه را انحراف هوایما از باند فرودگاه اعلام کرد ولی عده ای از شاهدان عینی گفته بودند هنگامی که هوایما به زمین نشست «در حالی که مسیر اصلی خود را در باند طی می کرد همزمان با ترمز کردن انفجار رخ داده است.» ۶۸

شاهدان عینی درست باشد احتمال خرابکاری و بمب گذاری در طیاره قوت می یابد. در این صورت بمب به گونه ای تنظیم گردیده بوده است که به محض نشستن در فرودگاه منفجر گردد.» ۶۹

سقوط هوایمای شماری از رهبران جبهه متحد اسلامی و نخست وزیر جدیدی تردید جبهه مجاهدین را دستخوش معضلات بسیار کرد. بادر گذشت غفورزای، بلافاصله شخصیت دیگری پیدا نشد که بتواند خلالتی از عدم حضور او را بر کند. به همین سبب دولت مزار عمری کوتاه داشت و فرصتی به دست نیاورد که هدفهای خود را به واقعیت بپیوندد.

(دنباله دارد)

زیر نویس:

38. See: Zalmay Khalilzad, The Iranian Revolution and the Afghan Resistance, in: **Shi'ism, Resistance and Revolution**, Edited by Martin Kramer, Westview Press, pp. 257-273.
39. Hafizullah Emadi, Exporting Iran's Revolution: The Radicalization of the Shiite Movement in Afghanistan, in: **Middle Eastern Studies**. Vol.31, No.1, Jan. 1995. London. p.4.
40. Ibid. p. 5.
41. Ibid.
42. Ibid.
43. Ibid.
44. Ibid. p.7.
۴۵. هفته نامه فریاد عشقورا. ارگان نشراتی مرکز فعالیت های سیاسی، فرهنگی تیبان. پنجشنبه ۱۹ سرطان (تیر) ۱۰/۱۳۷۶ جولای ۱۹۹۷. شماره مسلسل ۱۲۷. سال ششم. ص. ۸.

۴۶. افغان ملت، پنجشنبه ۱۴/۱۳۷۵ نوامبر ۱۹۹۶، صص. ۱ و ۴ چاپ پاکستان.
۴۷. همانجا.
۴۸. همانجا.
۴۹. همانجا.
۵۰. همانجا.
۵۱. از نسخه تکثیر شده بیابانه غفورزای. هر جا که از این بیابانه نقل قول می کنم مبتنی بر همین نسخه است. این بیابانه در بیست صفحه ماشین شده تنظیم گشته و در اختیار من قرار گرفته است.
۵۲. همانجا.
۵۳. همانجا.
۵۴. همانجا.
۵۵. همانجا.
۵۶. همانجا.
۵۷. همانجا.
۵۸. همانجا.
۵۹. همانجا.
۶۰. همانجا.
۶۱. همانجا.
۶۲. همانجا.
۶۳. همانجا.
۶۴. هفته نامه پیام استقلال. ۱۵ سنبله (شهریور) ۲۷/۱۳۷۶ جولای ۱۹۹۷. ص. ۴.
۶۵. همانجا.
۶۶. هفته نامه فریاد عشقورا. پنجشنبه ۶ سنبله (شهریور) ۱۳۷۶ صص. لوگ و آخر: همچنین نك: هفته نامه پیام استقلال. ۱۵ سنبله (شهریور) ۷۶ صص. لوگ دوم.
۶۷. هفته نامه پیام استقلال. همانجا. ص. ۱۲.
۶۸. هفته نامه فریاد عشقورا. همانجا. ص. ۸.
۶۹. همانجا.